



ویژگی سیاست اسلامی

صبغة الهی آن است

بسم الله الرحمن الرحيم

ناصر مکارم شیرازی

- عبادت به مفهوم «خاص» و «عام» تمام زندگی انسان را زیربوش خود قرار می دهد.
- انگیزه های عبادت، و اوج تکامل آن و فراموش کردن خویشتن خویش.
- نکته اصلی حرمت اخذ اجرت بر واجبات و دلیل استثنای مکاسب واجب کفائی.
- حکومت اسلامی یک «وظیفه الهی» است و سیاستهای بشری یک «حرفه پرآب و نان»!
- تمام مراکز حکومت اسلامی باید در حقیقت عبادتگاه باشد.

با توجه به اینکه درجهان بینی اسلامی مسأله عبودیت به عنوان هدف نهائی آفرینش انسان شمرده شده «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (۱) در فقه اسلامی مجموعه اعمال هر مکلفی در دو نوع عبادت خلاصه گردیده است:

۱- عبادت به معنی خاص.

۲- عبادت به معنی عام.

منظور از عبادت به معنی «خاص» کلیه اعمال و وظائفی است که اگر بدون قصد قربت و انگیزه الهی انجام شود باطل و فاسد است، مانند نماز و روزه و حج و زکات. اما عبادت به معنی «عام» تمام کارهایی است که انگیزه الهی دارد، هر چند بدون انگیزه الهی نیز صحیح است، فی المثل اگر انسان به دنبال کشاورزی و صنعت و تجارت و مانند اینها رود و هدفش آن است که از طریق مشروع و حلال در آمدی داشته باشد و به کشور

(۱) سوره الذاریات، آیه ۵۶

اسلامی و جامعه مسلمانان برای رسیدن به خود کفائی اقتصادی به خاطر خدا کمک کند این همان عبادت به معنی عام است، چرا که این امور بدون قصد قربت هم صحیح است، عقد معامله، قرار داد مزارعه، و اجاره کردن کارگاهی برای کار مباح به هر انگیزه‌ای باشد، چه الهی و چه انگیزه مباح، صحیح است، ولی اگر قصد خدا در آن باشد عبادت است و موجب تکامل نفوس و اجر و پاداش الهی.

به این ترتیب یک مسلمان متعهد می‌تواند تمام برنامه‌های زندگی شبانه روزی خود را اعم از فردی و جمعی به رنگ عبادت در آورد، و در حقیقت جهت‌گیری اسلام نیز به همین سمت است که تمام امور زندگی مادی و معنوی انسانها را زیر پوشش عبادت به معنی وسیع کلمه قرار دهد.

این حقیقت مهم را می‌توان به شکل دیگری نیز تفسیر کرد و گفت:

از نظر اسلام نفس عمل به تهائی قابل ارزیابی نیست، بلکه قبل از آن باید انگیزه‌های عمل، مورد ارزیابی قرار گیرد.

فی‌المثل کسی «بیمارستانی به نام معلولین جنگ ساخته» ظاهراً کاری است بسیار خوب، انسانی و اسلامی اما از نظر اسلام این قضاوت نادرست است، باید نخست پرونده انگیزه او را بررسی کرد.

آیا به راستی این حرکت به خاطر خدا انجام گرفته، و هدف کمک کردن به انسانهای معلول و رنج‌دیده است، و یا منظور تظاهر به این امر است تا در جوّ یک کشور اسلامی بتواند سری در میان سرها در آورد و خود را مسلمان خالص جا بزند، و از آن سوء استفاده کند، و دامی برای رسیدن به اهداف مادی تهیه نماید.

اگر در مرحله کنترل انگیزه‌ها، این پرونده به شکل اول باشد این یک عبادت به تمام معنی است، (عبادت به مفهوم عام) و اگر در شکل دوم باشد نه تنها عبادت نیست بلکه یک کار زشت و ریاکارانه و گناه‌آلود است.

شقوق و اشکال انگیزه‌ها:

از این تقسیم‌بندی که بگذریم نوبت به بررسی شقوق انگیزه‌های الهی می‌رسد، چرا که آن هم سلسله مراتب دارد، چنانکه در فقه اسلامی در مباحث «نیت» آمده است:

الف - گاه انگیزه عبادت تقاضای یک نعمت مادی و دنیوی از خدا است مثلاً «نماز

استسقاء» بجا می آورد تا دعا برای نزول باران کند و باغ و زراعت او پر درآمد شود.
 ب - انگیزه او خوف از نار و ترس از دوزخ است، و همین است که او را به دنبال اطاعت خدا فرستاده است.

ج - محرک اصلی، طمع در جنت و علاقه به نعمتهای فراوان بهشتی است.
 د - هدف تنها قرب به پروردگار است و قرب به پروردگار را به عنوان یک «مطلوب نفسی» انجام می دهد نه ذریعه و وسیله ای برای نیل به ثواب و نجات از عقاب.
 ح - گاه از همه اینها فراتر می رود و خویشتن را در این وسط اصلاً نمی بیند و عبودیت را حتی نه برای قرب خویش، بلکه به خاطر محبوب و اینکه خداوند اهل عبودیت است می طلبد، و طبق حدیث معروف امیرمؤمنان علی (علیه السلام) «الهی ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک» (۱) رفتار می کند و هیچ انگیزه ای که از «حب ذات» مایه گیرد در کار او نیست.



فناء فی الله به معنی معقول و نامعقول:

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه از نظر روانی انگیزه همه حرکات انسان «حب ذات» است، حتی عبادتی را که برای آسایش و سعادت سرای دیگر انجام می دهد، و حتی شهادتی را که به منظور رسیدن به مقام «احیاء عند ربهم یرزقون» (۲) می طلبد، هریک از اینها نوعی از علاقه به خویشتن است، هرچند در شکل معنویتش.

بنابراین چگونه ممکن است انسان انگیزه حب ذات را که در حقیقت نیروی محرک و به منزله «موتور» وجود او است کنار بگذارد؟ و رو به ساخت قدس پروردگار آورد و بگوید من تنها تو را می خواهم و تو را می طلبم «ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا»!

جواب این سؤال چندان ساده نیست، و نیاز به دقت دارد، اساس این است که گاه انسان به مقام «فناء فی الله» می رسد، البته نه آن فنائی که بعضی صوفیان می گویند که خلق را با خالق در بعضی از مراحل متحد می شمردند و دم از «اتحاد» و «حلول» می زنند که این سخنی است باطل و بی پایه، ممکن کجا و واجب کجا؟ معنی حرفی وابسته کجا و معنی

(۱) جلد اول بحارالانوار ص ۱۴، حدیث ۴۴

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

اسمی مستقل از جمیع جهات کجا؟ بعلاوه این بر خلاف همه نصوص قرآنی است که دوگانگی خلق و خالق را حفظ کرده، نه بمعنی دو وجود مستقل بلکه به معنی یک وجود غنی با لذات و بی نیاز از تمام جهات، با یک وجود نیازمند در تمام جنبه ها.

«فناء فی الله» به معنی صحیح همان فراموش کردن خویش در برابر معبود است، یعنی انسان از نظر سطح معرفت و اخلاص به جائی رسد که بر هر چیز نظر می کند سیمای او را ببیند، و به مصداق «ما رأیت شیئا الا ورأیت الله قبله وبعده ومعہ» هر چه را می بیند قبل از آن خدا را ببیند و با آن و بعد از آن نیز خدا را ببیند، چرا که او قبل از همه بوده، و بعد از همه چیز خواهد بود، و مهیمن و حافظ و نگاه بان همه چیز است «هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو کل شیء قدیر» (۱).

در برابر شمع وجود او همچون پروانه ای شود که جز به او نیندیشد، و خویشتن خویش را به طاق نسیان زند، و تمام تمنیات نفس خویش را در او امر او ببیند، و ناملایمات خود را در نواهی او بنگرد، حتی به غیر او نیندیشد و به غیر او عشق نوزد و...
تنها در این صورت است که عامل «حب ذات» به عنوان یک نیروی محرک از کار می افتد، و عبادت به اوج تکامل خود می رسد، و خدا نیز ذات پاکش را پاداش این عمل قرار می دهد که هیچ پاداشی به اهمیت آن نیست.



از اصل سخن دور نشویم، از آنچه گفتیم نتیجه می گیریم که از یک سوت تمام اعمال انسانی از نظر اسلام در عبادت خلاصه می شود و لا اقل جهت گیری به سوی آن است، و از سوی دیگر هر عبادتی اعم از عبادت به مفهوم خاص یا عام انگیزه و صبغه الهی دارد تا آنجا که هدف نهائی، عشق به ذات او می شود، اکنون این مسأله را از بعد دیگری مورد توجه قرار دهیم.

چرا اخذ اجرت برواجبات حرام است؟

این موضوع در میان فقهای ما مسلم است که تمام اموری که نظام جامعه سالم اسلامی متکی به آن است از واجبات کفائیه محسوب می شود، و اگر «من به الکفایه» به قدر کافی موجود نباشد رنگ «وجوب عینی» به خود می گیرد.

و از سوی دیگر این مسأله نیز اجماعی و مسلم است که اخذ اجرت بر واجبات حرام است.

گرچه در علت این تحریم دلایل زیادی ذکر کرده اند اما هیچ چیز روشنتر از این نیست که در میان عقلا بطور عموم، و مشرعه بطور خصوص، یک نوع تضاد در میان «وجوب» و «اخذ اجرت» احساس می شود، و اینکه هر چیزی وظیفه الهی برای انسان محسوب می شود اخذ اجرت بر آن از قبیل «اکل مال به باطل» است، و اگر کسی اقدام به انجام وظیفه واجب کند و بعد مطالبه اجرت نماید می گویند «وظیفه تو بوده است که این عمل را انجام دهی، اجرت چه معنی دارد؟».

یعنی این دو با هم جمع نمی شوند، و شاید بسیاری از دلائلی را که فقهاء معظم (رضوان الله علیهم) برای عدم جواز اخذ اجرت بر واجبات ذکر کرده اند به همین دلیل یعنی مسأله تضاد باز گردد.

مثل اینکه بعضی گفته اند ایجاب واجبات به معنی الغاء مالکیت آنها است. یا اینکه ایجاب دلیل بر آن است که این حق الهی است و چیزی که «مستحق لله» است نمی توان بر آن اجرتی گرفت.

همچنین اجماع و بعضی دلایل دیگر از همین مسأله تضاد در میان «وجوب» و «اخذ اجرت» سرچشمه می گیرد.

و از اینجا مشکل بزرگی بر سر راه فقهاء پدیدار گشته که بنابر آنچه گفته شد در برابر انجام هیچ یک از کارهای لازم و مورد نیاز جامعه نمی توان اجرتی گرفت، در حالی که سیره مستمره در جوامع اسلامی همیشه بر این بوده که در برابر این کارها اجرت می گرفتند، و هرگز هیچ فقیهی از گرفتن اجرت در برابر کشاورزی و دامداری و صنعت و طبابت و مانند آن نهی نکرده است.

برای رفع این تضاد، و حل این مشکل هر یک از فقها راهی برگزیده اند.

بعضی اجماع را که عمده دلیل حرمت دانسته اند شامل اینجا نمی دانند.

و بعضی لزوم اختلال نظام و نقض غرض را دلیل بر جواز اخذ اجرت بر اینگونه شغل ها می دانند، چرا که اگر اخذ اجرت در کارهای اساسی اجتماع نشود انگیزه های حرکت از بین می رود، و آنچه را از آن احتراز داشتیم - یعنی اختلال نظام - دامن ما را می گیرد.

بعضی دیگر از اول، وجوب اینگونه مکاسب و شغل ها را مقید به اخذ عوض گرفته اند،

ویژگی سیاست اسلامی... بنابراین دلیلی بر وجوب آنها بدون اخذ اجرت از اصل نیست. ولی پاسخ اصلی در حقیقت در مسأله نقض غرض نهفته است.

توضیح اینکه:

اکثریت قریب به اتفاق مردم اگر به سراغ انجام کارهایی که مورد نیاز جامعه است می روند برای تأمین زندگی و کسب درآمد، و گاه برای مسائل رفاهی است، البته ممکن است روزی سطح فرهنگ جامعه آنقدر بالا رود که همه به عنوان انجام وظیفه به سراغ این کارها بروند، و محصول کار خود را نیز بدون چشم داشت اجرتی در اختیار دیگران بگذارند، و به قول معروف یک «جامعه امام زمانی» بوجود آورند که بهای هر جنس تنها «صلوات» باشد! ولی تا رسیدن به چنان جامعه‌ای فاصله زیادی داریم.

بنابراین ما هستیم و جامعه‌ای که فرهنگ «جلب منفعت» و انگیزه «درآمد مادی» بر مشاغل آن حاکم است، بدیهی است در چنین جامعه‌ای از بین بردن این انگیزه، مساوی با توقف جامعه از حرکت و متلاشی شدن نظامی است که شارع مقدس اصرار بر حفظ آن دارد. و مسلم است که او راضی به متوقف شدن این حرکت و حتی کند شدن آن نیست، بنابراین او هرگز اخذ اجرت را از اینگونه کارها حذف نخواهد کرد.



حکومت یک وظیفه واجب الهی است

مسأله مهم دیگری اینجا مطرح است و آن اینکه اموری که جنبه کسب و کار عادی ندارد و در عین حال نظام جامعه متکی به آن است مانند قضاوت، جهاد و اجرای حدود، این امور با اینکه معمولاً واجب کفائی هستند اجرت گرفتن در برابر آنها جائز نیست و کسانی که متصدی چنین کارهایی می شوند تنها حق دارند از بیت المال ارتزاق کنند. و به تعبیر روشنتر رابطه‌ای میان «کار و درآمد» در مورد آنها وجود ندارد، کار بلاعوض باید انجام دهند، خواه حجم آن کم باشد یا زیاد، و مقدار نیاز خود را نیز از بیت المال بگیرند، کم باشد یا زیاد.

و اگر گفته شود چه فرقی میان ارتزاق از بیت المال و اخذ اجرت است و تنها اسم آن عوض شده، می گوئیم همانگونه که گفته شد میان این دو یک تفاوت ماهوی و ذاتی است، و آن اینکه بین کار و اجرت رابطه کمی و کیفی وجود دارد اما در مسأله ارتزاق هیچگونه

رابطه کمی و کیفی وجود ندارد.

از اینجا به مسأله حکومت باز می‌گردیم و از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم:

حکومت از نظر موازین اسلامی نیز از اینگونه واجبات است که باید به عنوان یک وظیفه انجام گیرد و کسانی که در رأس آن قرار دارند اجر و پاداشی در مقابل آن نمی‌توانند بگیرند، و تنها ارتزاق از بیت‌المال می‌کنند.

فی‌المثل «ولی فقیه» که در رأس حکومت اسلامی است و ناظر بر جوانب آن است در برابر انجام این وظیفه بزرگ اجرتی نمی‌گیرد و اگر برای زندگی روزمره نیازی داشته باشد تنها از بیت‌المال ارتزاق می‌کند (هرچند برای اجرای کارها می‌تواند افرادی را استخدام کند).

بنابراین او دائماً مشغول یک عبادت است، مشغول اجرای فرمان حق، کاری که نمی‌تواند غیر او را در آن شریک سازد.

و اینجا است که فرق میان حکومت اسلامی و غیر اسلامی روشن می‌شود که اولی یک «وظیفه» است و دومی یک «حرفه».

به همین دلیل سیاستمداران در دنیای امروزی سعی دارند هنگامی که بر اسب مراد سوار شدند نه تنها از حقوق کلانی استفاده کنند بلکه از طرق مختلف مشروع و نامشروع بار خود و بستگان خود را برای همیشه ببندند، و دوستان و حواری و اطرافیان خود را چنان سیر کنند که سالها مست باده اموال نامشروع باشند، این در حالی است که می‌بینیم حاکمی همچون امیرمؤمنین علی(ع) می‌فرماید:

«اماوالذی فلق الحبة وبرئ النسمة لولا حضورالحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر وما اخذالله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم لا لقیتم حبلها علی غاربها، ولسقیت آخرها بکأس اولها ولا لقیتم دنیاکم هذه اهون عندی من عطفة عنز».

«سوگند به خدائی که دانه را در زیر خاک شکافته، و انسانها را آفریده، اگر نه این بود که گروهی از مردم به یاری من برخاسته‌اند و بر من اتمام حجت شده، و اگر نبود عهد و پیمان مؤکدی که خداوند از علماء و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکم خواری ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف‌نظر می‌کردم... آن وقت به خوبی می‌یافتید که دنیای شما (با همه زینت‌هایش) در نظر من بی‌ارزش‌تر از آبی است که از بینی گوسفند بیرون می‌ریزد». (نهج‌البلاغه خطبه ۳ معروف به شقشقیه)

در اینجا به روشنی می بینیم که علی (ع) به مسأله خلافت به عنوان یک وظیفه الهی و تکلیفی که حجت بر آن تمام شده و وفا کردن به عهد و پیمانی که خدا از علمای امت گرفته، نگاه می کند نه به عنوان یک پست و مقام پراهمیت مادی، و نه به عنوان یک طعمه چرب و شیرین!

به این ترتیب دستگاههای حکومت در نظام سیاست اسلامی همه رنگ عبادتگاه دارد. روشنتر بگوئیم مجلس شورای اسلامی، و مقرنخست وزیری، و مرکز ریاست جمهوری در دایره حکومت اسلامی هر کدام باید همانند معبدی باشد و کسانی که در آنجا هستند به عنوان انجام یک عبادت باید مشغول وظائف خویش باشند. و این است صبغه الهی در سیاست اسلامی که آن را از تمام مکتبهای سیاسی شرق و غرب جدا می سازد، و در افقی برتر و بالا تر قرار می دهد، این حقیقتی است که در مورد سیاست اسلامی باید همه بدانند و به آن بیندیشند و ان شاء اله عامل باشند.

گوشه ای از رساله اهوازیه

در نامه ای که امام صادق (ع) به نجاشی استاندار اهواز نوشت در پاسخ درخواست او از امام (علیه السلام) دائر بر اینکه من با پذیرش این منصب در آزمون سختی قرار گرفته ام، هرگاه پیشوا و امام من حدود وظایف مرا روشن سازد، و برنامه ای که مرا به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقرب سازد تنظیم فرماید شاید از خطر انحراف مصون بمانم، نامه مشروحو در وظائف یک زمامدار اسلامی - که از یاران خاص امام (علیه السلام) و برای حفظ مصالح مستضعفین آن مقام را پذیرا شده بود - مرقوم داشت که فشرده کوتاهی از آن را به عنوان گواه مطالب گذشته ذیلاً می آوریم:

«... از اینکه اطلاع یافتم «والی» اهواز شده ای هم خوشحال شدم و هم غمگین! خوشحال شدم از اینکه شاید خداوند به وسیله تو غمزدگان با ایمان و محرومان بینو را نجات دهد و دلشاد کند، و آتشی را که مخالفان بر ضد این گروه افروخته اند خاموش سازد. اندوهم از این نظر است که مبادا خون بیگناهی بدست تو ریخته شود یا مزاحم یکی از بندگان خدا شوی که در این صورت بوی بهشت هرگز به مشام تو نخواهد رسید! تا می توانی با مردم مدارا کن و خوشرفتاری نما، با نرمشی که بوی ضعف ندهد، و قاطعیتی که توأم با فشار نباشد...»

درست بنگر به فکر زر اندوزی نیفتی که مشمول این آیه و گرفتار عذاب الهی خواهی

شد: «الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم...» (۱)

تا می توانی در سیر کردن شمکهای گرسنگان بکوش که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) روزی به یارانش فرمود: «ما آمن بالله والیوم الآخر من بات شیطان و جاره جامع»: «کسی که شب سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد به خدا و روز جزا ایمان نیاورده است»!

کسی که بی جهت مومنی را در وحشت و ترس فرو برد خداوند او را در قیامت ترسان خواهد ساخت. و کسی که به فریاد مصیبت زده ای برسد خداوند در آن روز که سایه ای جز سایه او نیست به فریاد او خواهد رسید.

و کسی که حاجتی از برادر یا ایمانش را بر آورد و مشکلی از کار او بگشاید خدا حوائج بسیاری از او را برمی آورد که یکی از آنها بهشت است!... و بدان هیچ چیز برتر و بالاتر از تقوا و پرهیزگاری نیست تو را به تقوا و اطاعت فرمان خدا توصیه می کنم و اینکه هیچ چیز را بر رضای او مقدم نشماری والسلام. (۲)

لحن این رساله و محتوای آن به خوبی گواهی می دهد که یک سیاستمدار و زمامدار اسلامی به چه اموری می اندیشد؟

از چه چیز می ترسد؟

و خواهان چیست؟

و هرگاه دستورالعملی از امام و پیشوای خود می خواهد برای چه هدفی می خواهد؟.

و دستورالعمل امام او نیز چه مسائلی را در بردارد؟ و از چه اموری بر حذر می دارد؟.

اینها خود بیانگر همان حقیقتی است که در این بحث فشرده در صدد پی جوئی از آن

بودیم.

(۱) سوره توبه آیه ۳۴

(۲) کشف الریبه مرحوم شهید ثانی